

فصلنامه حکمت کریمان

شماره ۵، پاییز ۱۴۰۲

صص ۶۲-۸۲

امامت در آیه ولایت

سید محمدباقر علم الهدی^۱

چکیده

ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از مسائل اختلافی میان امامیه و اهل تسنن است و در طول تاریخ هرکدام از طرفین به دنبال ادله ای برای مدعای خود بوده‌اند. یکی از ادله ای امامیه تمسک به آیه ولایت است؛ و چگونگی دلالت آیه شریفه بر مدعای مذکور از مسائلی است که امامیه به دنبال جواب آن بوده است. پژوهش پیش رو با روش توصیفی و تحلیلی، آیه شریفه را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است و باورمند است که آیه شریفه بر شخص خاصی که در ظرف زمانی خاصی انگشتی خود را به مستمند عطا کرده دلالت دارد و با توجه به اشتراک معنوی واژه «ولی» و قرب مخصوصی که از آن فهمیده می‌شود؛ دلالت «ولی» بر نوع خاصی از تصرف و مالکیت تام خواهد بود و چنین تصرف خاصی از شئون ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: ولی، امامت، قرب، تصرف

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ کلام اسلامی حوزه علمیه قم؛ رئیس مجتمع آموزش عالی حوزوی حضرت

قاسم ابن الحسن علیه السلام. S.m.b.a.2221@gmail.com

مقدمه

شعیه باورمند است که حضرت علی علیه السلام جانشین بلافصل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است از این رو ولایت و امامت بر جامعه اسلامی و حق حاکمیت بر امت اسلامی حق حضرت علی علیه السلام بوده که در روز سقیفه غصب گردیده است. امامیه در طول تاریخ همیشه به دنبال اثبات این حق غصب شده بوده است و برای اثبات مدعای خود به ادله مختلفی تمسک نموده‌اند. یکی از ادله‌ای که امامیه برای اثبات ولایت حضرت امیرالمؤمنین بدان تمسک کرده است آیه شریفه است. لذا امامیه باید به این مسئله پاسخ دهد که آیه شریفه چگونه بر مراد ایشان دلالت دارد؟ ما در این تحقیق با روش تحلیلی و تصیفی به دنبال جواب این مسئله بوده‌ایم و با تمسک به قرائن و شواهد تاریخی و عقلی درصدد اثبات این مهم بوده‌ایم؛ تحلیل ارائه شده ما از آیه شریفه مبنی بر اختصاصی بودن آن و دلالتش بر ولایت امیرالمؤمنین نه تنها تام بوده بلکه سبب امتیاز آن از دیگر پژوهش‌های قبلی گردیده است؛ زیرا تحلیل معنایی واژه «ولی» و نوع دلالت آن بر اولی بالتصرف بودن حضرت علی علیه السلام از اختصاصات پژوهش فعلی است از این رو در ابتدا به بررسی واژه‌های آیه ولایت می‌پردازیم و در ادامه به تفسیر آیه خواهیم پرداخت.

۱- معنای لغوی

۱-۱. از منظر لغویون

قبل از هر چیزی لازم است تا معنای لغوی هر یک از الفاظ (أَئِمَّا، وَلِيٍّ، زَكَاتٍ وَرُكُوعٍ) بیان گردد:

۱-۱-۱. کلمه «ائما»

فیومی مقری (۱۴۰۵: ۲۶)، راغب اصفهانی (۱۳۶۲: ۲۷)، شرتونی (۱۴۰۳: ۲۲/۱)، بستانی (۱۴۰۳: ۲۰) و همچنین ابن هشام (۱۳۷۴: ۱۹) مدعی افاده لغت «ائما» بر معنای حصر

هستند. این دسته از لغویین آیه کریمه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ...﴾ (کهف: ۱۱۰) را شاهد مدعای خود می‌دانند. تفتازانی نیز با توجه به «ما» و «الّا» در کلمه «انما»؛ مدعی دلالت «انّما» بر حصر است. او برای تثبیت مدعای خود به نظریه علی بن عیسی الربعی تمسک می‌کند و می‌گوید: چون «انّ» برای تأکید خبر برای مبتدا است و به آن «ماء» تأکیدی متصل شده است، لذا معنای انحصار از او فهمیده می‌شود. (تفتازانی، ۱۴۰۱: ۲۱۳)

۲-۱-۱. کلمه «ولی»

لغویون برای «ولی» و مشتقات آن، معانی متعددی ارائه کرده‌اند، مثل نصرت، محبت، کمک، قرب و نزدیکی، صدیق، تابع، سرپرست، ابن عم، عبد، همسایه، هم‌پیمان... (جوهری، ۱۹۷۴: ۶/۲۵۲۸، زبیدی: ۱۳۸۵: ۲۰/۳۱۰-۳۱۱، ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵/۴۰۷-۴۰۸)

۳-۱-۱. زکات

برای این کلمه نیز معانی متعددی ذکر کرده‌اند که می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد:

۱- زکات به معنای پاکي و طهارت است همان‌گونه که در قرآن آمده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ

مَنْ زَكَّاهَا﴾ (شمس: ۹).

۲- راغب در المفردات و فیومی در المصباح المنیر و فیروزآبادی در القاموس المحیط زکات را به معنای نموّ و زیادتی می‌دانند (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲: ۱۱۵، فیومی مقرئ، ۱۴۰۵: ۲۵۴، فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ۱۱۶۳).

۳- جوهری زکات را به صدقه معنا می‌کند است: «تَزَكَّى أَي تَصَدَّقُ» (جوهری، ۱۹۷۴:

۵۴۰/۱).

۴- ابن فارس زکات را به معنای «زیادت و پاکي» می‌داند (ابن فارس، ۱۳۸۹: ۱۷/۳).

۵- در کتاب قاموس قرآن نیز آمده است که: «زکو» و «زکاء» مصدر است و زکات اسم

مصدر است و سی و دو بار در قرآن به کاررفته است. مراد از زکات تنها زکات واجب که به

۹ چیز تعلق می‌گیرد، نیست، بلکه مراد مطلق انفاق در راه خدا، اعم از واجب و مستحب است (قرشی بنابی، ۱۳۷۱: ۱۷۰/۳).

۶- زکات همان زکات مال است و زکات مال پاك کردن مال است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۵۸/۱۵).

از آنچه بیان شد می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که کلمه «زکات» در سه معنای ۱- زیادت ۲- صدقه، ۳- پاکی و طهارت. به کار گرفته شده است.

۴-۱-۱. رکوع

انحناء و خم شدن، خضوع، از پای درآمدن، تواضع و تذلل (زبیدی، ۱۳۸۵: ۱۷۶/۱۱-۱۷۷) معانی است که لغویون برای کلمه رکوع به کار برده‌اند. روشن‌ترین مصداق معنای رکوع، همان معنای نخستین است که بیشتر در اذهان متبادر می‌گردد و سایر معانی نیازمند به قرینه می‌باشد.

۲-۱. نظر بزرگان شیعه و سنی ناظر به معنای لغات

پس از بیان معنای لغوی «انما»، «ولی»، «زکات» و «رکوع» شایسته است نظر برخی از بزرگان شیعه و سنی در معنای کلمات مذکور بیان گردد.

۱-۲-۱. «انما»

تفتازانی با توجه به «ما» و «الّا» در کلمه «انما»؛ مدعی دلالت «انّما» بر حصر است. او برای تثبیت مدعای خود به نظریه علی بن عیسی الربعی تمسک می‌کند و می‌گوید: چون «انّ» برای تأکید خبر برای مبتدا است و به آن «ماء» تأکیدیه متصل شده است، لذا معنای انحصار از او فهمیده می‌شود (تفتازانی، ۱۴۰۱: ۲۱۳).

سیدمرتضی علم‌الهدی (۱۴۱۱: ۴۳۸)، علامه حلی (۱۴۱۳: ۳۶۸) و شیخ طوسی (۱۴۰۹: ۳۲۰)، عبدالرزاق لاهیجی (۱۳۸۳: ۵۲۳) و مرحوم علامه مجلسی (۱۳۶۲: ۴۱)، مرحوم آخوند خراسانی (بی‌تا: ۳۱۸/۱) و مرحوم مظفر (۱۳۸۵: ۱۱۳/۱) بسیاری از بزرگان

اهل تسنن همانند فخر رازی، ابن حجر عسقلانی، البهوتی نیز بر دلالت لفظ «انما» بر حصر تأکید دارند. فخر رازی (۱۴۲۰)، در تفسیر خود در ذیل آیه ۱۰۴ سوره نحل (۲۷۲/۲۰) و ۱۶۹ سوره بقره (۱۸۸/۵) و موارد گوناگون دیگر کلمه «انما» را مفید حصر دانسته است. ابن حجر عسقلانی (بی تا) در تبیین روایت نبوی «انما الولاء لمن اعتق» مدعی افاده حصر در «انما» است. و استدلال می کند که اگر «انما» بر حصر دلالت نکند، ولاء افراد دیگر برای «معتق» لازم می آمد (۳۵۷/۹).

البهوتی (۱۴۱۸)، فقیه حنبلی در بیان حکم مصرف زکات به آیه شریفه «انما الصدقات للفقراء و المساکین...» استناد کرده و می گوید: کلمه انما افاده حصر دارد. یعنی تنها مصرف زکات در مواردی که آیه ذکر نموده است جایز است و موارد دیگر را نفي می کند (۳۱۲/۲).

۲-۱-۲. «ولی»

محمد حسن مظفر (۱۳۶۹) مؤلف کتاب دلایل الصدق مدعی اشتراک معنوی لغت «ولی» است که به معنای سلطه و قدرت می آید. مثل ولی زن، ولی کودک و ولی رعیت (۷۴/۲). او واژه «ولی» به معنای دوست و یاور را نیز به شکلی به همان معنای سرپرستی و سلطه برمی گرداند

علامه طباطبایی (۱۳۹۴) ولی را به معنای قرب و نزدیکی معنا می کند از این رو ولایت به معنای قرب خاصی در امور معنوی به کار گرفته می شود. (۹/۶) علامه طباطبائی، قضاوت، حاکمیت، قانون گذاری و... را از شئون ولایت و از لوازم آن می داند (همان: ۹/۶-۱۰). سید مرتضی نیز «ولی» را اولی بالتصرف معنا می کند (علم الهدی، ۱۴۱۱: ۴۳۸). صاحب کتاب احقاق الحق هر چند ناصر، محب و متصرف را از معنای لغوی «ولی» می داند اما مدعی است که کلمه «ولی» نمی تواند به معنای ناصر باشد (شوشتری، ۱۴۰۹: ۴۰۹/۲)؛ زیرا دلالت کلمه انما در آیه کریمه بر حصر مانع از دلالت لفظ ولی بر ناصر است از این رو آیه عام نیست و شامل همه مؤمنین نمی شود.

با توجه به معانی مختلفی که از «ولی» ارائه شده است؛ سؤالی رخ می‌نماید که کلمه آیا «ولی» مشترک لفظی است یا مشترک معنوی است؟

اگر کلمه «ولی» مشترک لفظی باشد به این معنا خواهد بود که واژه «ولیی» برای هر یک از معانی استعمال شده، وضع جداگانه‌ای داشته و استعمالش در هر یک آن الفاظ حقیقت خواهد بود. از این رو استعمال آن در غیر ما وضع له دیگر استعمال در معنای حقیقی نخواهد بود بلکه استعمال آن مجازی خواهد بود و استعمال مجازی صحیح نیز نیازمند قرینه و مناسبتی میان لفظ و معنا است. در غیر این صورت استعمال مجازی صحیح نخواهد بود. همچنین با توجه به اینکه در اشتراک لفظی نیازمند به وضعهایی متعددی است از این رو برای اثبات اشتراک لفظی کلمه «ولی» در آیه شریفه نیازمند دلیل قطعی و نص صریح هستیم در غیر این صورت اشتراک لفظی قابل اثبات نیست. نظر برخی از لغویون ناظر به همین معنا است؛ یعنی بر اشتراک لفظی ولی تأکید می‌کنند (زبیدی، ۱۳۸۵: ۱۰/۳۹۸-۳۹۹؛ فیومی مقری، ۱۴۰۵: ۶۷۲).

اما اگر لفظ «ولیی» برای یک معنای کلی وضع شده و بقیه معانی بکار رفته، یکی از مصادیق آن معنای کلی باشد. در این صورت لفظ «ولی» مشترک معنوی خواهد بود که این علامه طباطبایی و مرحوم مظفر مدافعان این نظریه‌اند.

نتیجه‌ای که از اشتراک معنوی به دست می‌آید این است که واژه «ولیی» اگر بدون قرینه استفاده شود، باید یکی از معانی مزبور (۱- قرب خاص که باعث نوعی تصرف و مالکیت و تدبیر می‌شود. ۲- سلطه و قدرت و متصرف در امور. ۳- لیاقت و سزاواری و اولویت ۴- قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر بدون وجود فاصله) را داشته باشد

شایان یادآوری است که در بررسی معانی کلمه «ولیی» یا باید نظریه مرحوم علامه طباطبایی را بپذیریم که تنها معنا و موضوع در کلمه «ولیی» همان قرب مخصوصی است که موجب نوع خاصی از تصرف و مالکیت می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۱۲/۶)؛ و یا باید نظریه مرحوم مظفر را بپذیریم که می‌فرماید: «ولی» مشترک معنوی است و برای سرپرست

و اداره‌کننده مردم اطلاق می‌گردد. لذا مشتق از ولایت است به معنای سلطنت (مظفر، ۱۳۹۶: ۷۴/۲).

۳-۱. نگاهی نو به واژه ولی

پس از بیان اشتراک معنوی لفظ «ولی» می‌توان مدعی شد که کاربرد لفظ مذکور در قرآن پیام‌دار معنا و مفهوم قدسی خاصی است و آن معنا، تقرّب انسان به ولی به ذات و مطلق یعنی خداوند متعال می‌باشد؛ زیرا او انسان‌ها را از ظلمت جهل و عصبیت به سوی نور بر اساس ظرفیت انسان‌ها و تقرّب آنان به خداوند دعوت می‌کند که بهترین راهکار برای رسیدن انسان‌ها به کمالات دنیوی و اخروی است. همان‌گونه که مرحوم علامه طباطبایی تمامی معانی این کلمه (ولی) را به این مفهوم بازمی‌گرداند و تمامی آن‌ها را حمل بر قرب می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۱۲/۶). از این رو او اِعمال ولایت «ولی» به «مولی» علیه را در همین «قرب» می‌داند. یعنی قرب و نزدیکی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم سبب اعمال ولایت بر مردم می‌شود. از این رو علت واقعی اعمال ولایت آن بزرگواران از جانب پروردگار بر مردم، قرب آن‌ها به ذات لایزال الهی است و در حقیقت با توجه به سلوک معنوی و ارتباط ملکوتی آن بزرگواران به ذات مقدس حضرت حق و فضل و کرامت ویژه پروردگار به آن‌ها، ایشان در مقام عبودیت و بندگی به مقام تقرب الی الله و ولی‌اللهی نائل آمده‌اند و از جانب پروردگار این ولایت را بر مردمان اعمال نمایند.

بنابراین هرچند همانند؛ علامه طباطبایی «قرب» را سبب اعمال ولایت اهل بیت بر مردم صحیح می‌دانیم؛ لکن سبب اصلی اعمال ولایت اهل بیت بر مردم را باید در قرب و نزدیکی ایشان به خداوند جستجو کرد نه قرب میان مولی و مولی علیه و همین عنصر قرب به پروردگار در وجود آن بزرگواران، موجب رسیدن به درجه ولایت الهی می‌شود و اصولاً کسی که به مقام تقرب الی الله نرسیده باشد، توانایی حمل ولایت الهی بر خود و

اعمال آن بر مردم را پیدا نمی‌کند. آیات و روایات زیادی بر این معنا دلالت دارد که در این مقال نمی‌گنجد؛ و ما از بیان آن صرف نظر می‌کنیم.

نتیجه اینکه: اولاً مقام ولایت جز با قرب به ذات حضرت باری تعالی به دست نمی‌آید و اولیاء خدا در پی سلوک معنوی خویش به مقام مقربان درگاه نائل آمده‌اند. ثانیاً وصول به مقام قرب الهی، به اولیاء خدا این توانائی را می‌دهد که ولایت کلیه الهیه را از منبع قدسی آن دریافت و در سینه ولی‌اللهی خود تحمل نمایند. ثالثاً وصول مقربان الهی به مقام ولی‌اللهی به آنان این اجازه را می‌دهد که به اذن پروردگار ولایت الهی را بر مردمان اعمال نمایند. رابعاً با توجه به آیه شریفه ولایت، مقام ولایت عظمی، به دلیل نوع تقرب آنان به خدا، نصیب هیچ‌یک از مقربان درگاه الهی جز پیامبر ﷺ و ائمه اطهار نمی‌گردد؛ بنابراین ملائکه الهی با وجود دارا بودن مقام قرب از شمول رتبه ولایت مستثنا هستند.

۲. تفسیر آیه شریفه

پس از ذکر معانی لغوی الفاظ و بیان تازه‌ای از معنی «ولی» به تفسیر کریمه می‌پردازیم؛ اما شایسته است که در ابتدا به صورت مختصر آیه شریفه را تجزیه و ترکیب نماییم.

أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.

کلمه (أَمَّا) از ادات حصر می‌باشد (ولیکم) مبتدا، مضاف و مضاف الیه، (الله) خبر و مرفوع که البته می‌توان (الله) را نیز مبتدای مؤخر و (ولیکم) را خبر مقدم هم فرض کرد. (واو) عاطفه (رسول) معطوف به لفظ جلاله (الله) و مرفوع و مضاف و (ها) ضمیر مضاف الیه از رسول (واو) عاطفه (الذین) اسم موصول مبنی و محلاً مرفوع و معطوف به لفظ جلاله (الله). (امنوا) فعل و فاعل (ماضی مبنی) که ضمناً صلّه برای (الذین) می‌باشد. «واو» در (امنوا) فاعل است.

(الذین) اسم موصول (الذین یقیمون الصلوٰه و یوتون الزکاه) صفت برای (الذین)
(عکبری، ۱۳۹۹: ۲۱۹).

البته برخی از لغویون نیز این جمله را هم صفت برای «الذین امنوا» دانسته و هم بدل
از آن معرفی کرده‌اند (صافی، ۱۴۰۹: ۵۰۸/۲).

(یقیمون) فعل و فاعل و (الصلاه) مفعول به منصوب و (واو) عاطفه (یؤتون) فعل و
فاعل (الزکاه) مفعول به و جمله (یقیمون الصلاه) صله برای (الذین).

پس از بیان تجزیه و ترکیب آیه شریفه به تفسیر آن مشغول شده مراد و منظور آیه را
بیان می‌کنیم؛ در اینکه مراد و منظور آیه چیست میان امامیه با اهل تسنن اختلاف وجود
دارد؛ و سه نظریه کلی ارائه شده است:

۱- برخی مدعی‌اند که مصداق و منظور از آیه شریفه؛ حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام
است و امامت بلافصل آن حضرت را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اثبات می‌کند.

۲- عده‌ای کلیه مؤمنین را مصداق آیه شریفه می‌دانند و مدعی‌اند که آیه هرگز در
مقام اثبات امامت شخص خاصی نیست و حتی ادعا می‌شود که این آیه مربوط به
مسئله امامت نیست.

۳- افرادی هم دلالت آیه بر امامت را رد کرده و مدعی‌اند اگر آیه دلالت بر امامت کند،
فقط امامت ابوبکر را ثابت می‌نماید و مراد از آیه، ابوبکر است.

امامیه باورمند است که مصداق آیه شریفه حضرت علی علیه السلام است و آیه شریفه دلالت
بر امامت ایشان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کند. اما اثبات مدعای مذکور مبتنی بر اثبات سه
گزاره ذیل است.

یک: مراد این آیه شخص خاصی است.

دو: این شخص حضرت علی علیه السلام است.

سه: این آیه امامت و ولایت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام را اثبات می‌کند.

برای اثبات گزاره اول می‌توان از سیاق آیه استفاده کرد. زیرا سیاق کلی آیه به نحوی است که عمومیت بردار نیست برخلاف آنچه برخی مفسران اهل سنت مدعی‌اند (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۱۲۶/۳) از این رو آیه شریفه قابل تعمیم به همه مؤمنین نمی‌باشد؛ و تنها دلالت بر شخص خاصی می‌کند.

همچنین آیه شریفه در مقام بیان وجوب و یا استحباب پرداخت زکات در حال رکوع نیست. زیرا کلمه رکوع در این آیه شریفه به معنای خضوع و تواضع نیست بلکه رکوع به همان معنای اصطلاحی اش به کاررفته است؛ و در شرع مقدس، پرداخت زکات در حال رکوع، به صورت حکم واجب یا مستحب بیان نشده است. از فقهای اسلامی نیز کسی چنین فتوایی را نداده‌اند؛ بنابراین، آیه در مقام اخبار عمل و کاری است که در خارج اتفاق افتاده است. یعنی شخصی در نماز و در حال رکوع، مشکل بنده‌ای را با اعطاء انگشتر خود حل نموده است و خداوند در قرآن مجید آن عمل انجام شده را مُعْرِفِ آن شخص قرار داده است و به صراحت حکم ویژه‌ای را که همان «ولایت» است برای او صادر نموده و حکم او را در کنار احکام خدا و رسولش لازم الاجرا دانسته است.

با اندکی دقت بیشتر می‌توان پی برد کلمه «ولی» در آیه ۵۵ سوره مائده فقط یک بار ذکر شده است و شاید رمز این امر هم به معنا و مفهوم حقیقی آن بازگردد. مثلاً ما در برخی از آیات می‌بینیم برخی از کلمات مشابه در یک آیه تکرار شده است که ابتدایی‌ترین دلیل آن می‌تواند تأکید بر موضوع تلقی گردد و یا دریافت معانی و یا مراتب مختلف از یک حقیقت را در برداشته باشد. ولی در این آیه فقط یک بار لفظ «ولیکم» آمده است که بیانگر آن است که ولایت برای خدا و رسول ﷺ و مؤمن خاصی که در نماز انگشتر به سائل داده است، همگی یک نوع ولایت است ولی به لحاظ حقوقی در طول یکدیگر قرار دارد و اگر غیر از این بود باید این واژه تکرار می‌شد. همان‌گونه که در این ﴿قُلْ اذُنْ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يُؤْمِنُ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ﴾ (توبه: ۶۱)

علامه طباطبائی نیز با استفاده از کلمه «أئما» در صدر آیه، انحصار ولایت را برای شخصی خاص که در نماز زکات پرداخته است اثبات می‌کند؛ که آن قصر و حصر یا قصر افراد است یا بازگشت به قصر قلب.

قصر افراد عبارت است از تخطئه کسی که اعتقاد دارد دو صفت یا بیشتر در موصوف واحد شرکت دارند و یا دو موصوف و بیشتر در صفت واحدی شریک‌اند مثل اینکه شخص می‌گوید: زید نیست مگر اینکه کاتب است؛ و این ادعا علیه کسی است که معتقد است زید کاتب و شاعر است. همچنین اگر کسی مدعی است؛ کاتبی نیست مگر اینکه زید است و گفته او علیه کسی است که می‌گوید زید و عمرو هر دو در کتابت شرکت دارند.

قصر قلب عبارت است از تخطئه کسی که عکس گفته ما را معتقد است. مثلاً در مقابل گفته ما که می‌گوییم زید نیست مگر قائم او معتقد است علاوه بر اینکه زید ایستاده نیست بلکه برعکس نشسته است و همچنین عکس گفته ما که می‌گوییم شاعر نیست مگر زید او معتقد است که زید شاعر نیست بلکه برعکس عمرو شاعر است.

«از آنچه که گفته شد معلوم گردید که حصری که از کلمه «انما» استفاده می‌شود، حصر افراد است. گویا مخاطبین فکر می‌کردند که ولایت در آیه عام و شامل همه می‌شود چه آنانی که اسمشان در آیه آمده و چه غیر آنان و چون يك چنین گمانی در بین بود، لذا آیه ولایت را منحصر کرده است به آنان که نامشان در آیه برده می‌شود. گرچه ممکن است که این را قصر قلب بدانیم» (طباطبایی، ۱۳۹۴: ۱۵/۶)

از همه این‌ها گذشته جمله قرآنی ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ که در آخرین آیه ذکر شده است خود بیانگر عدم تعمیم به سایر مؤمنین است چراکه پرواضح است همه مؤمنان در حال رکوع، زکات نداده‌اند تا همه آن‌ها نیز مراد آیه باشند. با این حساب دلالت آیه بر عام نمی‌تواند باشد و منظور از آیه شخص خاص می‌باشد.

شهید مطهری نیز با طرح این سخن که کمک به فقر در حال نماز يك عمل متداول و عرفی نبوده است تا مسلمانان به خاطر آن مورد تمجید قرار بگیرند، می‌گوید: «زکات دادن

در حال رکوع يك کار معمولي براي مسلمانان نبوده است که بگوئیم قرآن همه را مدح مي کند و ولایت را (به هر معنایی که بگیریم) براي همه اثبات مي کند. خود این مطلب شاهد زنده اي است بر اینکه مورد آیه شخصي و خصوصي است. يعني يك کسي بود که در حال رکوع و در حال عبادت از بندگان خدا نیز غافل نبود و اکنون قرآن مي فرماید او نیز همچون خدا و رسولش وليّ شماست. پس سخن از شخص معين است که او نیز مانند خدا و رسول، ولي مؤمنين است و مؤمنين بايد ولاء او را بپذيرند» (مطهری، ۱۳۷۰: ۲۷/۳).

توجه به این نکته ضروری است «وليّ» به معنای اولی بالتصرف هم شامل همه مؤمنان نمی گردد زیرا اگر «ولی» به معنای اولی بالتصرف را عام فرض کنیم لازم می آید که مولی و مؤلّی علیه یکی باشد و اتحاد مولی و مولی علیه از نظر عقلی صحیح نمی باشد. پس مراد از آیه برخی از مؤمنان هستند که اولویت در تصرف دارند و این معنا با سیاق خود آیه انطباق کامل دارد؛ زیرا ولایت در اینجا نسبت به خدا و رسول ﷺ و برخی از مؤمنان به یک معنا است و انتصاب این ولایت به تمام افراد با یک تعبیر و واژه نیز به صورت مفرد و فقط یک بار در این آیه ذکر شده است. از این رو آیه دلالت بر شخص خاص دارد و شامل همه مؤمنان نمی شود.

پس از آنکه اثبات نمودیم مراد از آیه شریفه شخص است؛ نوبت به اثبات گزاره دوم می رسد یعنی باید اثبات نماییم که آن شخص؛ حضرت علی است. مفسران امامیه اتفاق نظر دارند که آیه ۵۵ سوره مائده در حق و شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است. بسیاری از مفسران عامه نیز با امامیه هم عقیده اند و می گویند که آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است اما در بررسی کلمات و تحلیل آیه، دچار اختلاف گردیده اند. مثلاً زمخشری در تفسیر خود، پس از آنکه تصریح می کند این آیه در شأن حضرت امیر علیه السلام نازل شده است (زمخشری: بی تا: ۶۴۹/۱). در ادامه سؤالی را مطرح می کند و می گوید: چگونه صحیح است که آیه برای علی علیه السلام باشد در حالی که لفظ آن جمع است؟ (همان)؛

و بعد جواب می‌گوید که این کار برای ترغیب همه مردم است. برای اینکه آگاه سازد که روش همه مؤمنین باید این‌گونه باشد (همان). در تفسیرالقرآن العظیم روایتی از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: از ابن عباس نقل شده است در مورد قول خداوند (انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا) او گفت آیه درباره مؤمنین نازل شده است و علی بن ابیطالب اول آنان است (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۷۴/۲).

همچنین ابن جریر طبری روایات مختلفی را در مورد شأن نزول این آیه نقل می‌کند که در یکی از آن روایات تصریح می‌کند که آیه در شأن حضرت نازل شده است و حتی بیان مصداق می‌کند، لیکن متذکر می‌گردد که: منظور تمام مؤمنین هستند (طبری، ۱۴۱۵: ۳۸۹/۴).

لازم به یادآوری است همان‌گونه که بیان کردیم مفسران امامیه اتفاق نظر دارند که آیه شریفه در حق و شأن حضرت علی نازل شده است ازین‌رو از بیان آن چشم‌پوشی می‌کنیم.

تابه حال دو گزاره از سه گزاره مذکور به اثبات رسید. حال نوبت به اصلی‌ترین گزاره یعنی اثبات دلالت آیه شریفه بر امامت و ولایت بلافصل امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌رسد. مدعا این است که ولایت یا به دلالت مطابقی یا التزامی، دلالت بر امامت دارد. استدلالی که می‌توان برای ادعای مذکور ارائه نمود؛ آن است که ما لفظ «ولی» را به هر یک از معانی کلی سلطنت و قدرت، لیاقت و سزاواری (اولی) و یا قرب مخصوصی که موجب نوعی خاص از تصرف و مالکیت است، معنا کنیم به دلالت مطابقی، دال بر امامت است؛ زیرا تنها امام است که از همه سزاوارتر بر تصرف در شئون مؤمنین می‌باشد و هموست که سلطنت و مآذون از ناحیه خداوند است که می‌تواند در تمام امور حیاتی مؤمنان دخالت کند و فقط امام است که حق تصرف و تدبیر امور مؤمنان را دارد و اگر واژه «ولی» را به معنای قرار گرفتن چیزی کنار چیز دیگر به نحوی که هیچ فاصله‌ای در کار نباشد، معنا کنیم این کلمه به دلالت التزامی بر امامت دلالت می‌کند؛ زیرا آیه می‌فرماید

کسی که هیچ‌گونه فاصله و حجابی میان شما و آنان وجود ندارد و از هر جهت به شما نزدیک است خدا و رسول او و شخص زکات دهنده در حال رکوع است (و کسی جز حضرت امیر علیه السلام نیست) که لازمه این قُرب، تصرف در تمام شئون و امور زندگی و حیاتی می‌باشد. پس طبق این معنا، امامت و پیشوایی، لازمه ولایت آن‌هاست.

برای اثبات مدعای مذکور از دیگر شواهدی که معنای واژه «ولی» را در این آیه مشخص می‌سازد، بهره‌گیری از سیاق آیات است که خود مؤیدی دیگر بر این مدعاست. بنابراین معانی از قبیل یاور و دوست و... برای کلمه «ولی» نمی‌تواند معنای صحیحی باشد؛ زیرا یآوری و دوستی اختصاص به برخی از مؤمنین ندارد بلکه طبق دستور قرآن همه مؤمنان باید یاور و دوستدار یکدیگر باشند. همان‌گونه که در قرآن آمده است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ (بقره: ۷۱). نتیجه اینکه معنی «ولی» در این آیه به معنای اولی‌التصرف می‌باشد. از دیگر ادلّه واضح بر این مطلب آیات قبل و بعد این آیه است که واژه «ولی» در آن‌ها نیز به همین معنای اولی‌التصرف تفسیر می‌گردد؛ زیرا اولاً همان‌گونه که در معانی «ولی» تحقیق شد، معنای نصرت و محبت نیازمند به قرینه است درحالی‌که هیچ‌گونه قرینه‌ای مبنی بر معنای نصرت و محبت در تفسیر آیات قبل، نسبت به این کلمه وجود ندارد. همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد اولی‌التصرف نیز ناظر به شخص خاصی است و دلالت بر عموم مؤمنین نمی‌کند؛ بنابراین اقدام حضرت علی علیه السلام مبنی بر اعطاء انگشتر خود، به سائل قرینه‌ای است مبنی بر اینکه مراد از «ولی» در «ولیکم» در آیه ولایت، محبت موالاتی نمی‌باشد. زیرا هرگز در موالات مؤمنین با یکدیگر، چنین شرطی معتبر نیست که آنان محبت خود به سایرین را باید در نماز و در حالت رکوع و بخشش انگشتری به اثبات برسانند وگرنه لازم بود همه مؤمنین این عمل را انجام دهند تا موالات و دوستی آنان ثابت گردد. بلکه مراد همان اولویت در تصرف است.

شواهد تاریخی نیز ما را به مدعای مذکور رهنمون می‌کند؛ همچون سرایندگان و شعرانی است که پس از نزول این آیه در مورد حضرت امیر علیه السلام شعرهایی را نظم درآورده‌اند نظیر شعر معروف حسان بن ثابت انصاری، شاعر معروف و مشهور به شاعر

رسول الله صلی الله علیه و آله؛ که در روز غدیر نیز شعری را در وصف حضرت امیرالمؤمنین انشاء نموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد او فرمودند: «لا تزال مؤیداً بروح القدس ما دمت ناصرنا» هرچند در زمان خلافت عثمان به خلیفه وقت گرایش پیدا نمود و از حضرت امیر علیه السلام برگشت. شعر حسان پس از نزول آیه ولایت به عنوان یکی از بهترین شواهد تاریخی است، دریافت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در فهم از آیات و یا وقایع تاریخی معرفی کند. او در یکی از سروده هایش واقعه خاتم بخش حضرت امیر علیه السلام را این چنین به نظم آورده است و می گوید:

علي ولي المؤمنين اخوالههدي	و افضل في نعل و من كان حافيا
و اول من ادي الزكاه بكفه	و اول من صلي و من صام طاويا
فلما اتاه سائل مدد كفه	اليه و لم يبخل و لم يك حافيا
فدس اليه خاتماً و هو راعع	و ما زال اواهاً الي الخير داعياً
فبشر جبرئيل النبي محمداً	بذلك و جاء الوحي في ذاك ضاحياً

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۱: ۲۴۷/۷)

همچنین او در شعری دیگر این گونه می گوید:

فانت الذي اعطيت اذا انت راعع	فدتك نفوس القوم يا خير راعع
بخاتمك الميمون يا خير سيد	و يا خير شارثم يا خير بايع
فانزل فيك الله خير ولايه	و بيتها في محكمات الشرايع

(امینی، ۲۴۷/۱۳۶۸:۴)

همچنین خزیمه بن ثابت انصاری (ذوالشهادتین) که از بزرگان اصحاب رسول

خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

فديت علياً امام الوري	سراج البريه مأوي الثقي
وصي الرسول زوج البتول	امام البريه شمس الضحى
تصدق خاتمه راععاً	احسن بفعل امام الوري

همچنین خطیب خوارزمی در فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام قصیده طویلی را سروده است که برخی از ابیات آن بدین شرح می باشد:

اوفي الصلاة مع الزكوه اقامها والله يرحم عبده الصبّارا
من ذا بختامه تصدّق راکعاً واسرّه في نفسه اسراراً

(اخطب خوارزم، بی تا: ۲۸۱)

نتیجه اینکه، شواهد و مؤیداتی دلالت آیه شریفه بر امامت و ولایت شخص خارجی به نام حضرت علی علیه السلام دارد؛ و نمی توان از آیه شریفه معنایی کلی استنباط نمود.

۳. رابطه دوم مفهوم امامت و ولایت

پس از بررسی مشخص شد که آیه شریفه بر شخص خاصی دلالت دارد و آن شخص خاص حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. حال باید دید که چگونه از مفهوم «ولی» می توان به امامت اوبار یافت. از این رو سؤالی که رخ می نماید این است که آیا هر ولی امام هم هست یا هر امامی باید ولی باشد یا خیر؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت آنچه به نظر می رسد عالی ترین مرتبه ولایت، همان امامت است. به این معنا که امکان ندارد ما ولایت مطلقه کلیه الهیه (به آن معنا که در تفسیر آیه گفته شد نه ولایت های خارج از بحث) را بدون امامت فرض کنیم. به عبارت دیگر ولایت لازم بین بالمعنی الاخص امامت است. به این معنی که از مفهوم امامت، ولایت استفاده می شود. به همین جهت باید گفت هر جا که امامت باشد ولایت هم هست.

همان گونه که در شرح مقدمه قیصری این چنین آمده است: «ولایت به معنی قرب و محبوبیت و تصرف و ... دارای مراتبی است مقول به تشکیک و دارای مراتب و مظاهر متعدد که برخی از مراتب اوسع و اتم از سایر مراتب دیگر است» (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۸۶۴). لذا چون ولایت کلیه الهیه قرین با امامت است و امکان جدا شدن از آن وجود ندارد،

خدای متعال آن را در اختیار ظالمان قرار نداده است. ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴)؛ زیرا معلوم گردید کسی به مقام ولایت می‌رسد که رابطه او با پروردگار، رابطه ویژه و مستحکمی باشد که هرگز گناه، رشته اتصال آن را با خداوند پاره نکرده باشد. محقق قیصری نیز در شرح بر خطبه فصوص الحکم ابن عربی در بیان مراد از «آل» این چنین گفته است: «آل» به معنای خویشان و نزدیکان است و قرابت یا ظاهری است یا معنوی و یا به صورت ظاهری و معنوی است پس هرکسی که قرابتش (به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت ظاهری و معنوی (توأمان) باشد خلیفه و امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است (قیصری، ۱۳۶۳: ۵۳).

معلوم است که امیرالمؤمنین به حکم روایت «انا وعلی من نور واحد» با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم نسبت معنوی دارد وهم پسرعمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. پس او از همه به این مقام امامت سزاوارتر می‌باشد.

از نظر عقلی نیز با توجه به مقام قرب ویژه الهی و استعداد و آمادگی حضرت علی علیه السلام برای پذیرش ولایت و امامت؛ چنین مقامی از طرف خداوند برای او جعل شده است. از این رو اعمال ولایت حضرت، از جانب خداوند بر مردم، جز از طریق امامت امکان پذیر نیست و بلکه می‌توان امامت آن حضرت را مساوق با ولایت آن حضرت بر عالم هستی به اذن پروردگار دانست. اینک با توجه به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در آیه ولایت و تعیین مصداق «ولی» در این آیه بر آن حضرت، امامت آن بزرگوار بر جامعه به اثبات می‌رسد.

نتیجه‌گیری

با توجه به شواهد تاریخی، دلالت آیه شریفه بر شخص خاصی آنهم حضرت علی علیه السلام امر مسلمی است که جایی برای شک و شبهه باقی نمی‌گذارد. همچنین دلالت «ولی» بر اولویت تصرف با توجه به اشتراک معنوی آن که نتیجه قرب خاص الهی است ما را به این نتیجه می‌رساند که آیه شریفه دلالتش بر ولایت و حاکمیت دینی و سیاسی و... حضرت علی علیه السلام امری قطعی است و ما را به این امر رهنمون می‌کند که تنها شخصی که جانشین بلافصل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد؛ حضرت امیر المومنین است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (بی تا)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت: دارالمعرفه للطباعة و النشر.
۳. ابن فارس، احمد (۱۳۸۹ ق)، مقایس اللغه، تصحیح: عبدالسلام، بیروت: دارجمیل.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، بیروت: دارالجلیل.
۶. ابن هشام، عبدالله (۱۳۷۴)، مغنی اللیب، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۷. ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۳۷۱)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی.
۸. اخطب خوارزم، موفق بن احمد (بی تا)، المناقب، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
۹. امینی، عبدالحسین (۱۳۶۸)، الغدیر، تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی.
۱۰. آشتیانی، سید جلال الدین (۱۳۸۰)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم: بوستان کتاب.
۱۱. البهوتی، منصور بن یونس (۱۴۱۸ ق)، کشف القناع، تحقیق: کمال عبدالعظیم العنانی و ابو عبدالله محمد حسن اسماعیل الشافعی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۲. تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۰۱ ق)، مطول، پاکستان: دارالمعارف النعمانیه.
۱۳. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۷۴ م)، الصحاح فی اللغه و العلوم، بیروت: دارالحضاره العربیه.
۱۴. خراسانی، محمد کاظم (بی تا)، کفایه الاصول، تهران: انتشارات علمیه اسلامیه.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۶۲)، مفردات الفاظ القرآن فی غریب القرآن، تحقیق: محمد حسین گیلانی، قم: مکتبه المرتضویه.
۱۶. الزبیدی، مرتضی (۱۳۸۵ ق)، تاج العروس، تحقیق: عبدالکریم الغرباوی، تهران: دارالهدایه.

١٧. زمخشري، محمود بن عمر (بى تا)، تفسير كشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، قم: نشر ادب الحوزه.
١٨. شرتوني، سعيد (١٤٠٣ ق)، اقرب الموارد، تحقيق: سعيد انحوري، قم: دار الأسوة للطباعة و النشر.
١٩. شوشترى، سيد نورالله (١٤٠٩ ق)، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، قم: كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى نجفى ❁.
٢٠. صافى، محمود (١٤٠٩ ق)، الجدول فى ابواب القران و صرفه و بيانه مع فوائد نحوية هامة، بيروت: دارالرشيد.
٢١. طباطبايي، سيد محمد حسين (١٣٩٤ ق)، الميزان فى تفسير القرآن، تهران: دارالكتب الاسلاميه.
٢٢. طبرى، محمد بن جرير (١٤١٥ ق)، جامع البيان عن تأويل آلي القرآن، مقدمه: الشيخ خليل الميس، قم: دارالفكر.
٢٣. طوسي، محمد بن الحسن (١٤٠٩)، الاقتصاد فى ما يتعلق بالاعتقاد، بيروت: دارالكتب العلميه.
٢٤. عكبرى، عبدالله بن الحسين (١٣٩٩)، املاء ما منّ به الرحمن من وجوه الاعراب و القراءات فى جميع القرآن، بيروت: دارالكتب العلميه .
٢٥. علامه حلى، حسن بن يوسف (١٤١٣ ق)، كشف المراد، قم: جماعة المدرسين فى الحوزة العلميه.
٢٦. علم الهدى، سيد مرتضى (١٤١١ ق)، الذخيره فى علم الكلام، تحقيق: احمد حسين، مؤسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين.
٢٧. فخر رازى، محمد بن عمر (١٤٢٠ ق)، مفاتيح الغيب، بيروت: دار احياء التراث العربى.
٢٨. فيروزآبادى، مجد الدين (١٤١٢ ق)، القاموس المحيط، بيروت: دار احياء التراث العربى.
٢٩. فيومي مقري، احمد بن محمد (١٤٠٥ ق)، المصباح المنير، قم: دارالهجره.

۳۰. قرشی بنابی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳۱. قیصری، داود بن محمود (۱۳۶۳)، شرح القیصری علی فصوص الحکم، قم: بیدار.
۳۲. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی (۱۳۸۳)، گوهر مراد، تهران: سایه.
۳۳. مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۲)، حق الیقین، تهران: رشیدی.
۳۴. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰)، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
۳۵. مظفر، محمد حسن (۱۳۹۶ ق)، دلائل الصدق، قاهره: دارالعلم للطباعة.
۳۶. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول الفقه، تهران: اسرافیلیان.